
طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسأله ی ملی و مستعمراتی^۱

(برای دومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی)

در حالی که طرح زیرین مربوط به مسأله ی مستعمراتی و ملی را، که به دومین کنگره ی انترناسیونال اختصاص دارد، در معرض بحث رفقا می گذارم، می خواستم از همه ی رفقا و از آن جمله از رفقای که، اطلاعات مشخصی در باره ی یکی از این مسائل بسیار بغرنج دارند، خواهش کنم نظر خود یا اصلاحات یا اضافات و یا توضیحات مشخص خود را در نهایت اختصار (که از ۲-۳ صفحه تجاوز نکند) به ویژه در مورد نکات ذیل پیشنهاد نمایند:

تجربه ی اتریش.

تجربه ی مربوط به لهستان و یهودی ها و تجربه ی اوکراین.

آزاس- لرن و بلژیک.

ایرلند.

مناسبات دانمارک و آلمان. مناسبات ایتالیا و فرانسه و ایتالیا و اسلاوها.

تجربه ی بالکان.

ملل خاور زمین.

مبارزه با پان اسلامیم.

^۱ - تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی، در ژوئن سال ۱۹۲۰ در آستان دومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی منتشر گردید.

مناسبات در قفقاز

جمهوری باش قیرستان و جمهوری تاتارستان.

قرقیزستان.

ترکستان و تجربه ی آن.

سیاه پوستان در آمریکا.

مستعمرات.

چین- کره- ژاپن.

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰

ن. لنین

۱- خاصیت جبلی دموکراسی بورژوایی، بنابر طبیعتی که دارد، این است که موضوع برابری بطور اعم و از آن جمله برابری ملی را به شیوه ای انتزاعی یا صوری مطرح نماید. دموکراسی بورژوایی تحت عنوان برابری شخصیت انسانی به طور اعم برابری صوری یا قضائی مالک و پرولتر، استعمارگر و استعمار شونده را اعلام می نماید و بدین سان طبقات ستمکش را به فاحش ترین نحوی می فریبد. اندیشه ی برابری، که خود انعکاسی از مناسبات تولید کالایی است توسط بورژوازی به بهانه ی برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می گردد. مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت است از خواست محو طبقات.

۲- حزب کمونیست که مظهر آگاه مبارزه ی پرولتاریا در راه برافکندن یوغ بورژوازیست، بر وفق وظیفه ی اساسی خود برای مبارزه علیه دموکراسی بورژوایی و افشاء اکاذیب و سالوسی آن، باید در مورد مسأله ی ملی نیز آن چه را که در رأس مسائل قرار می دهد اصول انتزاعی و صوری نبوده بلکه عبارت می باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی؛ ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستمکش یعنی زحمتکشان و استعمار

شوندگان از مفهوم کلی منافع ملت به طور اعم که عبارتست از منافع طبقه ی حاکمه؛ ثالثاً به همین سان صریحاً مجزا ساختن ملل ستمکش، وابسته و نامتساوی الحقوق از ملل ستمگر، استثمارگر، کامل الحقوق برخلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیک که به وسیله ی آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیزی از کشورهای سرمایه داری پیشرو و بسیار ثروتمند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایه ی مالی و امپریالیسم است، پرده پوشی می گردد.

۳- جنگ امپریالیستی سال های ۱۹۱۴- ۱۹۱۸ کذب عبارت پردازی های بورژوا دموکراتیک را با روشنی خاصی در برابر همه ی ملل و در برابر طبقات ستمکش همه ی جهان آشکار ساخت و عملاً نشان داد که قرارداد ورسای، که از طرف «دموکراسی های باختری» کذانی تحمیل شده است آن چنان زورگونی نسبت به ملل ضعیف است که از قرار داد برست لیتفسک هم، که از طرف یونکرهای آلمانی و قیصر آلمان تحمیل شده بود، وحشیانه تر و رذیلانه تر می باشد. جامعه ملل و تمام سیاست پس از جنگ کشورهای آنتانتت به نحوی از این هم روشن تر و صریح تر این حقیقت را فاش می سازد و همه جا مبارزه ی انقلابی خواه پرولتاریای کشورهای پیشرو و خواه کلیه ی توده های زحمتکش کشورهای مستعمرات و وابسته را تشدید می نماید و ورشکستگی اوهام ملی- خرده بورژوانی را در مورد امکان همزیستی صلح آمیز و برابری ملل در شرایط سرمایه داری، تسریع می کند.

۴- از احکام اساسی فوق چنین نتیجه می شود که در رأس تمام سیاست کمینترن در مورد مسأله ی ملی و مستعمراتی باید نزدیک شدن پرولترها و توده های زحمتکش همه ی ملل و کشورهای برای مبارزه ی انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن ملاکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیک شدن است که پیروزی بر سرمایه داری را که بدون آن محو ستمگری ملی و عدم تساوی حقوق ممکن نیست، تضمین می نماید.

۵- اوضاع و احوال سیاسی جهانی اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمام حوادث سیاست جهانی ناگزیر در پیرامون یک نکته ی مرکزی

طرح اولیه مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی

دور می زند که عبارتست از مبارزه ی بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یک طرف جنبش های شوروی کارگران پیشرو کلیه ی کشورها و از طرف دیگر همه جنبش های رهانی بخش ملی مستعمرات و خلق های ستمکش را، که از روی تجربه ی تلخ خود یقین حاصل می نمایند که راه نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، در پیرامون خود مجتمع می سازد.

۶- بنابراین در حال حاضر نمی توان به تصدیق خشک و خالی یا اعلام لزوم نزدیکی زحمتکشان ملل گوناگون اکتفا ورزید، بلکه باید سیاست عملی ساختن اتحاد کاملاً محکم همه ی جنبش های رهانی بخش ملی و مستعمراتی با روسیه ی شوروی را اجرا نموده و شکل های این اتحاد را مطابق با درجه ی تکامل جنبش کمونیستی در بین پرولتاریای هر کشور و یا جنبش رهانی بخش بورژوا دموکراتیک کارگران و دهقانان در کشورهای عقب مانده یا در بین ملیت های عقب مانده تعیین کرد.

۷- فدراسیون عبارتست از شکل انتقال به وحدت کامل زحمتکشان ملل گوناگون. هم اکنون فدراسیون عملاً صلاح بودن خود را خواه در مورد مناسبات جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با سایر جمهوری های شوروی (مجارستان، فنلاند و لاتوی در سابق و آذربایجان و اوکراین در حال حاضر) و خواه در داخل جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در مورد ملیت هائی که سابقاً نه موجودیت دولتی داشتند و نه خودمختاری (مثلاً جمهوری های خودمختار باش قیرستان و تاتارستان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، که در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ تشکیل شده اند)، آشکار ساخته است.

۸- وظیفه ی کمینترن در این مورد عبارتست از تکامل آتی این فدراسیون های جدید که بر اساس نظام شوروی و جنبش شوروی پدید می آیند، و نیز بررسی و واریسی تجربه ی آن ها. در عین تصدیق این که فدراسیون شکل انتقال به وحدت کامل است، باید برای نیل به اتحاد فدراتیوی هر چه محکم تری کوشید و مراتب زیر را در نظر داشت: اولاً عدم امکان حفظ موجودیت جمهوری های شوروی که در احاطه ی

دول امپریالیستی تمام جهان و آن هم دولی از لحاظ نظامی به مراتب مقتدرتر هستند، بدون اتحاد محکم جمهوری های شوروی؛ ثانیاً ضرورت اتحاد اقتصادی محکم جمهوری های شوروی، که بدون آن نمی توان نیروهای مولده را که به توسط امپریالیسم ویران شده احیاء نمود و رفاه مادی زحمتکشان را تأمین کرد؛ ثالثاً گرایش به سوی ایجاد اقتصاد جهانی واحدی، که توسط پرولتاریای همه ی ملل طبق یک نقشه عمومی تنظیم می گردد، گرایشی که در همان دوران سرمایه داری با وضوح کامل بروز نموده و در دوران سوسیالیسم بدون شک باید به تکامل آن ادامه داده شود و به سرانجام کامل برسد.

۹- در رشته ی مناسبات داخلی کشور، سیاست ملی کمینترن نمی تواند به تصدیق خشک و خالی و صوری و صرفاً دکلاراتیو تساوی حقوق ملل، که متضمن هیچ گونه تعهد عملی نیست، اکتفا ورزد؛ دموکرات های بورژوا- اعم از این که آشکارا خود را چنین بنامند و یا این که عنوان سوسیالیست را، نظیر سوسیالیست های انترناسیونال دوم، پرده ساتری برای خود قرار دهند،- به چنین تصدیقی اکتفا می ورزند.

احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی خود- خواه از پشت تربیون پارلمان و خواه در خارج آن- نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت های ملی در کلیه ی کشورهای سرمایه داری، یعنی عملی را که علی رغم قوانین اساسی «دموکراتیک» آنان انجام می گیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه هم چنین باید اولاً به طور دائم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین نماید و برای این کار ابتدا پرولتراها و سپس تمام توده ی زحمتکشان را در مبارزه ی علیه بورژوازی متحد می کند؛ ثانیاً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل الحقوق (مثلاً ایرلند یا سیاهان آمریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند.

بدون این شرط به ویژه مهم اخیر، مبارزه علیه استمگری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه شعاری

طرح اولیه مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی

دروغین باقی خواهد ماند، همان گونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می‌نمائیم.

۱۰- قبول انترناسیونالیسم در گفتار و تعویض آن در کردار، در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی و کار عملی، با ناسیونالیسم خرده بورژوائی و پاسیفیسم، عادی ترین پدیده ایست که نه تنها در بین احزاب انترناسیونال دوم، بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده اند و حتی چه بسا در بین آن احزابی که اکنون خود را کمونیست می‌نامند، مشاهده می‌شود. مبارزه با این بلا یعنی با ریشه دارترین خرافات ملی خرده بورژوائی، به نسبتی که وظیفه ی تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری موجود در یک کشور که قادر به تعیین سیاست جهانی نیست) به دیکتاتوری بین المللی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا لااقل در چند کشور پیشرو، که قادر است در سرا پای سیاست جهانی تأثیر قاطع داشته باشد) میرم تر می‌گردد، به همان نسبت بیشتر در سطحه ی اول قرار می‌گیرد. آن چه که ناسیونالیسم خرده بورژوائی آن را انترناسیونالیسم اعلام می‌کند قبول تساوی حقوق ملل است و بس (صرف نظر از لفظی بودن صرف این قبول)، در حالی که خودخواهی ملی را تمام و کمال محفوظ نگاه می‌دارد، ولی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آن است که اولاً مصالح مبارزه ی پرولتری در یک کشور تابع مصالح این مبارزه به مقیاس جهانی باشد؛ ثانیاً خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می‌کوشد قادر و آماده باشد به خاطر سرنگون ساختن سرمایه ی بین المللی به بزرگ ترین فداکاری های ملی تن در دهد.

بدین طریق، در کشورهایی که اکنون کاملاً سرمایه داری شده اند و دارای احزاب کارگری واقعاً پیشاهنگ پرولتاریا هستند، مبارزه علیه تحریف اپورتونیستی و پاسیفیستی خرده بورژوا منشانه ی مفهوم و سیاست انترناسیونالیسم نخستین و مهمترین وظیفه است.

۱۱- در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب‌ماندگی بیشتری هستند و مناسبات فنودالی یا پاتریارکال و مناسبات دهقانی پاتریارکال در آنها تفوق دارد، باید به ویژه این نکات را در نظر داشت:

نخست، لزوم کمک همه احزاب کمونیست به جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در این کشورها؛ وظیفه بدل‌مجدانه‌ترین کمک‌ها در وهله‌ی اول به عهده کارگران آن کشور است که ملت عقب‌مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابسته‌ی آنست؛

دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذ هستند؛

سوم، لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیسم و جریان‌های نظیر آن، که می‌کوشند جنبش‌های رهایی‌بخش ضد امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند؛

چهارم، لزوم پشتیبانی از جنبش‌های اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب‌مانده بر ضد ملاکین و زمینداران بزرگ و بر ضد هرگونه مظاهر یا بقایای فنودالیسم و کوشش برای دادن انقلابی‌ترین جنبه‌ها به جنبش‌های دهقانی در عین عملی‌سازی اتحاد حتمالاً امکان‌محکم‌تر پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و به‌طور کلی در کشورهای عقب‌مانده؛ به ویژه لازمست تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ما قبل سرمایه‌داری در آن‌ها تسلط دارد از راه تشکیل «شوراهای زحمتکشان» و غیره مبانی اساسی نظام شوروی به کار گذارده شود؛

پنجم، لزوم مبارزه‌ی قطعی علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده رنگ کمونیسم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش‌های ملی بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که عناصر احزاب پرولتاری‌آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه‌ی کشورهای عقب‌مانده متحد گردند

طرح اولیه مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی

و با روح درک و وظائف خاص خود، یعنی وظائف مربوط به مبارزه علیه جنبش های بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود، تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آن ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه ای ترین شکل آن، بی چون و چرا محفوظ دارد؛

ششم، لزوم توضیح و افشای پیوسته ی آن فریبی که دول امپریالیستی به طور سیستماتیک بدان متوسل می شوند در برابر وسیع ترین توده های زحمتکش همه ی کشورها و به ویژه کشورهای عقب مانده؛ دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل دولت های دارای استقلال سیاسی، دولت هائی تشکیل می دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابسته ی آن ها هستند؛ در اوضاع و احوال بین المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه نجات دیگری جز اتحاد جمهوری های شوروی وجود ندارد.

۱۲- ستمگری دیرین دول امپریالیستی بر خلق های مستعمرات و خلق های ضعیف، در بین توده های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و کینه، بلکه حس عدم اعتمادی هم نسبت به ملل ستمگر به طور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است. خیانت ردیالانه اکثریت پیشوایان رسمی این پرولتاریا نسبت به سوسیالیسم در سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۹ یعنی هنگامی که دفاع از «حق» بورژوازی «خودی» به ستمگری بر مستعمرات و غارت کشورهایانی که وابستگی مالی داشتند، به شیوه ی سوسیال شوینیستی با شعار «دفاع از میهن» پرده پوشی می شد، نمی توانست این بی اعتمادی کاملاً مشروع را تشدید ننماید. از طرف دیگر هر قدر کشوری عقب مانده تر باشد، به همان نسبت تولید زراعتی کوچک، مناسبات پاتریارکال و دور افتادگی، که ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص عمیق ترین خرافات خرده بورژوائی، یعنی خرافات خودخواهی ملی و تنگ نظری ملی می گردد، شدیدتر است. از آن جا که این خرافات فقط پس از محو امپریالیسم و سرمایه داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی

